و دینار و آن مقدار درهم و ثلث سبع درهم است مجل بالفتح جرک بستن دست و پای
و آبله بر آوردن از کار و آبله مجال جای جولان نمودن مجول بالکسر نوعی جامه ایست
پوشند یا که آنرا صدره گویند و سپر مجمل فراهم آورده و درهم کرده مجلجل ابر با رعد بضم
میم و فتح هر دو جیم محل بالفتح محل مکر و بدی و خشکسالی و تنگی و ایستادن باران و قحط زده شدن
مردم و سعایه کردن پیش سلطان و زمین بی باران محول و ماحل زمین و شهر قحط
رسیده محال بالفتح چرخ بزرگ و دلو بزرگ و بالضم ناممکن و بالکسر مکر و کید کردن و ایستادن
باران و خشک شدن گیاه و سعایه کردن پیش سلطان محتال بالضم مکر و حیلت
کننده محفل جای جمع شدن مردم و هنگامه و کذلک محتفل مخبّل بضم میم و سکون خاء
مهمله و فتح تاء مثلثه نام شاعریست که آنرا مخبّل بن الحواسار گویند محصل حاصل کننده محصول
حاصل کرده شده محمل بالفتح بارگیر و هودج محامل جمع و معتمد و بالکسر و فتح میم و دال [illegible]
المحوّل بالضم و تشدید واو مکسوره گرداننده مجلّل بالضم و تشدید جیم مفتوح اسپی که چهار دست
و پای او سفید باشد محیل بالضم مکر و حیله کننده و حواله کننده محلّ بتشدید لام جای فرود
آمدن و بکسر حاء شتر گشتن در رحج و وقت ادای کردن قرض مخایل بالفتح آثار و علامات
و جاهای خیال و گمان بردن مخذول خوار کرده و فرو گذاشته مختال بالضم صاحب نخوت و متکبر
مدل بالکسر مرد خورد اندام و کم گوشت و بذال معجمه نیز آمده مدخل در آمدن و جای در آمدن و
بالضم در آوردن و جای در آوردن و بالضم و کسر خاء دخیل مذال بالفتح ستوه آمدن از نگاهداشت
ستور و جز آن و ستوه آمدن از ستودن سخن کسی و بفتحتین ستوه از پوشیدن و نگاهداشت
راز و در خواب شدن پای و سست شدن چیزی مراحل منزلها جمع مرحله مرسل بالضم و کسر سین
فرستنده و بفتح سین فرستاده شده و آویخته شده مرجل بالکسر دیگ مسین بزرگ
مرتجل شعر و خطبه بدیهه گفته شده و لفظی که از معنی بمعنی دیگری مناسب نقل کرده شده شود
مرحّل بالضم و تشدید حاء مفتوح جامه که در آن صورت پالان نقش کرده باشد. مزمل

بتشدید زا

بتشدید زاء معجمه میم مکسوره جامه در پیچیده مسل بفتحتین راه آب مستحل بتشدید لام
جای غله مسجّل بالضم و تشدید جیم مفتوح سجل کرده شده و سجل قباله یا مهر مسحل بالکسر سوهان
و زبان تیز و گویا و نام مردیست و کره خر و حلقه که در طرف لگام می باشد و هر دو را
مسحلان گویند مسلول شمشیر از نیام بیرون کشیده و مرد بیماری سل داشته
امسال بالکسر و تشدید لام جوال دوزها جمع مسلّه مسیل جای روان شدن آب مسبل
بالضم و کسر با از ابر زمین کشنده مشاعل جمع مشعل مشاغل شغلها و کارها مصل بالفتح
تراویدن آب از ماست و چکیدن زرداب از جراحت و کشک و دوغی که در کیسه کنند
مصقل بالکسر آلتی که بآن کارد و شمشیر و جز آن روشن کنند و بالضم و تشدید قاف
روشن کرده و زدوده شده و همچنین مصقول و صقیل مضمحل بالضم و تشدید لام نیست
و محو شده مطل بفتحتین درنگ کردن در دادن وام و پس افکندن کار و بضم میم و کسر طا
و تشدید لام مشرف بر چیزی مطحول آنکه علت سپرز دارد مظلل سایه بان کننده و
در سایه آرنده و بفتح لام در سایه کرده شده معل بالفتح [illegible] بودن و خایه کشیدن خر و غیر
آن و بشتاب رفتن و شتاب کردن در کار و بریدن و تباه کردن معیل بالضم بسیار
عیال معلِّل بالضم و کسر لام مشدد سبب گوینده و بیماری دور کننده و بفتح لام سیراب کرده شده
و سبب گفته شده معلول بیمار و علت یافته و این کلمه بر زبانهای شایع و مستعمل است و در
کلام عرب نیامده و بجای آن علیل را استعمال کنند و کشتی که دو ویم بارش آب داده باشند
معقل بفتح میم و کسر قاف حصن و ملجا معاقل جمع و والد عبدالله بن معقل بن معد ان
معضل و مشکل کار سخت فرو بسته و پوشیده معزل بالفتح دوری و جای دور بودن
معجل شتاب کرده شده معول بالکسر کلند آهنین که بآن سنگ ها بشکافند مغل
بفتحتین درد شکم ستور از علف یا خاک خوردن و باد بر آمدن شکم ستور مغتسل جای
غسل و آنچه در آن چیزی بشویند و آبی که بدان چیزی را شویند مغسول شسته شده و کلام

Copyright © King Saud University